

تاریخ: ۵۸/۳/۲۲

بیانات امام خمینی در جمع فرماندهان و درجهداران پادگان‌ها و یگان‌های شهرستان تبریز

بسم الله الرحمن الرحيم

تلاش گسترده ریشه‌های گنبدیده رژیم سابق

من قبلاً از شما آقایان که تشریف آوردید و از نزدیک با من ملاقات می‌کنید و مطالبی که شما دارید و من دارم، در میان می‌گذاریم مثل برادرها، تشکر می‌کنم و آنچه که به نظر می‌رسد در یک همچو موقع حساس، برای همه پادگان‌ها خصوصاً پادگان‌های آذربایجان عرض می‌کنم. موقعیت حساس را همه می‌دانید که گرچه رژیم رفته است، برگشت هم ندارد و اگر چه دست اجانب کوتاه شده است و انشاء الله آن هم بر نمی‌گردد، لکن الآن در همه قشرها یک اشخاصی که استفاده می‌بردند، استفاده‌های نامشروع می‌بردند، چه در ادارات، چه در ارتش و چه در جاهای دیگر، اینها الآن باز در فکر این هستند که یا اگر بتوانند همان جور رژیم را برگردانند که نمی‌توانند و اگر هم آن را نتوانند، تضعیف کنند این نهضت اسلامی را، چون نهضت اسلامی استفاده غیر مشروع به کسی نمی‌دهد و استفاده مشروع می‌دهد و آنها استفاده غیر مشروع می‌خواهند بکنند. از این جهت الآن در همه اقشار از این ریشه‌های گنبدیده هست بنابر این حالا که ما تا اینجا رسیدیم، از اینجا به بعد باید بسیار هوشیار باشیم و توجه داشته باشید به اینکه آن توطئه‌هایی که از داخل و خارج دارد می‌شود، نگذارید که اینها رشد پیدا بکند و اینها را همین حالا از بین ببرید - و آن که - به جهت وحدت کلمه اولاً و ایمان ثانیاً یعنی ایمان مقدم بر همه چیز، دنبال او وحدت کلمه، همانطوری که شما ملاحظه کردید که ایمان به خدا و وحدت کلمه این معنا را پیش آورد که ابر قدرت‌ها را کنار زدید. همه قشرها، چه دولت‌های اسلامی (الا کمی از آنها) و چه ابر قدرت‌ها که همه‌شان پشتیبان محمدرضا بودند، همه بودند، به من پیغام‌ها می‌دادند خصوصاً از آمریکا و می‌خواستند که او باشد چنانچه خودش هم وساطتی ایجاد کرد که باشد و هر چه قدرت است دست ماها باشد و ایشان سلطنت بکنند (و من می‌دانستم دروغ می‌گویند) معذک این قدرت‌ها نتوانستند نگه دارند او را برای اینکه در مردم یک ایمانی پیدا شده بود که شهادت را برای خودشان فوز می‌دانستند. یک ملتی که شهادت را برای خودش فوز می‌داند و می‌رود دنبال شهادت، این را نمی‌شود با توپ و تانک جوابش را داد، چنانچه نشد.

الآن یک سستی مشاهده می‌شود که پیدا شده است و این سستی در اثر این است که خودشان را

جهات شخصی شروع شده «خانه ندارم، حقوق کم است، درجه می‌خواهم» از این حرف‌هایی که آنوقت انقلاب رو به جلو رفتن بود این حرف‌ها هیچ نبود، حالا که رسیده است به یک حدی که یک شکستی به طرف داده است، قهرأ در هر انقلابی اینطور است که بعد از اینکه طرف را شکست دادند و به پیروزی رسیدند باز برمی‌گردند به حالات خودشان و حالات اولیه و چیزهایی که احتیاج دارند مورد نظرشان می‌شود «خانه ندارم و حقوق ندارم و من فرضاً مریض هستم» و این حرف‌ها پیش می‌آید. الآن ما در نصفه راه واقع هستیم، ما راه را به آخر نرسانده‌ایم. رای دادیم به جمهوری اسلامی، الآن هم رسماً جمهوری اسلامی است - ایران شناختند - همه ممالک هم شناخته‌اند ایران را به جمهوریت اسلامی، لکن ما محتوای جمهوری اسلامی را می‌خواهیم. زحمت ما، آنکه ملت ما داد، زحمت‌های چیزهایی که تحمل کرد، برای این بود که اسلام تحقق پیدا بکند.

جمهوری اسلامی لفظی ما نمی‌خواهیم که، یک جمهوری اسلامی که فقط به آن رای بدهیم و خودش را کار نداشته باشیم. ما باید اسلام را به همان طوری که در صدر اسلام بود، آرزوی ما این است که اسلام را آنطور که در صدر اسلام بود پیاده کنیم، آنطوری که در زمان خود رسول الله بود پیاده بکنیم و این محتاج به جدیت تام است در همه اقشار. الآن یک مسؤولیت بزرگی به دوش همه ما هست. من که یک طلبه هستم و در قم هستم و شما آقایانی که در مراکز حساس هستید، مسؤولیت دارید، یعنی به جایی رسیده است که اگر چنانچه ما سستی بکنیم، ممکن است آن ریشه‌ها تقویت بشوند، رشد پیدا بکنند، به هم متصل بشوند و غائله بار بیاورند. اگر نتوانند هم توفیق پیروزی پیدا بکنند، لکن غائله می‌توانند ایجاد کنند که زحمت برای مملکت ما ایجاد کنند و ما اگر چنانچه سستی بکنیم، ممکن است که آنها روابطشان را با هم درست بکنند و لااقل برای ما، برای شما زحمت ایجاد بکنند.

وظائف خطیر ارتش اسلام در رابطه با خدا و خلق

الان ما باید هر کدام وظائف خودمان را انجام بدهیم، من که یک نفر طلبه هستم، وظیفه طلبگی خودم را و شماها که در ارتش هستید وظیفه ارتشی خودتان را. من برای شما عرض بکنم ارتش‌های صدر اسلام وضعیت این بوده رئیس ارتش، امام جماعت بود یعنی انتخاب که می‌شد این رئیس ارتش که برود کجا، امام جمعه هم همان انتخاب می‌شد. مالک اشتر را وقتی می‌فرستادندش کجا، همان مالک اشتر رئیس ارتش بوده و استاندار فلان جا هم بوده است و امام جماعت و امام جمعه هم بوده است برای اینکه وضع ارتش در اسلام با وضع ارتش در، سایر رژیم‌ها فرق داشته است شما ببینید الآن که ما اینجا با هم نشستیم و یک محیط محبت است، این بهتر است یا یک محیط رعب که وقتی یکی از شما وارد می‌شود ما بترسیم؟ در روح خود شما، این محیطی که محیط دوستی و محبت است در روح شما آرامش بیشتر ایجاد می‌کند یا اینکه وقتی وارد بشوید و مردم از شما فرار کنند؟ ارتش باید وقتی ارتش اسلامی شد، رئیس ارتش جوری باشد که دیگران به او اقتدا بکنند، افراد ارتش طوری باشند که مردم وقتی که وارد شدند در یک جلسه‌ای، مردم از آنها استقبال بکنند گل سرشان بریزند. چنانچه

در این آخر شدید، این بهتر بود که گل بریزند سر ارتش، یا از آنها فرار بکنند؟ برای خودتان، برای خودمان، برای همه. این طاغوت‌ها که محیط رعب ایجاد می‌کنند برای این است که خائن هستند، می‌ترسند از مردم، چون می‌ترسند از مردم یک محیط رعب ایجاد می‌کنند که مبادا مردم احقاق حق بخواهند بکنند، لکن ارتش اسلامی از باب اینکه خیانت نکرده به مردم، عدالت کرده است، خدمت کرده است، برای خدمت آمده است، چون برای خدمت آمده است، خیانت هم نکرده هیچ خوفی از مردم ندارند مردم هم از آنها خوف ندارند. در عین حالی که مردم پشتیبان اینها هستند، از آنها خوف ندارند مثل پشتیبانی یک برادر از برادر است. اگر چنانچه ملت پشتیبان شما باشد بهتر است یا اینکه ملت پشت بکند به شما و شما تنها بمانید و بخواهید هی با تانک و توپ و سر نیزه و خوتریزی کار انجام بدهید؟ اگر این آدم که هنوز سی و چند سال حکومت کرد بر اینجا اگر دست - یک دستی به ملت دراز کرده بود، قبل از اینکه وقت گذشته باشد (این آخر دستش را دراز کرد لکن این دست غلط بود) اگر این نصیحت روحانیون را پذیرفته بود و توجه به ملت کرده بود و خدمت کرده بود به ملت، سقوط می‌کرد؟ ملت پشتیبانش بود، سقوط نمی‌کرد. همین ملتی که با فریاد «مرگ بر شاه» قیام کردند اگر آنوقت یک - فرض کنید که - جبهه‌ای برخلاف آن می‌شد همان وقت مردم با زنده باد شاه می‌آمدند جلو. من این معنا را به او تذکر دادم که من یادم هست که وقتی که متفقین از اطراف ریختند به ایران و ایران را قبضه کردند و مردم بر همه چیزشان می‌ترسیدند لکن وقتی که اطلاع رسید که رضاخان را فرستادند و فرار کردند، مردم شادی می‌کردند. من به این آدم پیغام دادم کاری نکن که وقتی تو بروی مردم شادی بکنند و این نشنید و وقتی که رفت دیدید که مردم چه کردند، چقدر شادی کردند. آقا کاری باید بکنید که محبت مردم را جلب کنید. این، هم رضای خدا در آن هست، هم راحتی خودتان در آن هست و هم برای کشورتان مفید است. اگر بنا باشد که ارتش جوری باشد که مردم از آن بترسند و پشت به او بکنند، این برای ارتش، خودش بد است، ارتش باید خدمت به ملت بکند، باید خدمت به کشور بکند همان طوری که در صدر اسلام بوده است که ارتش اسلام مردم از آنها خوفی نداشتند مردم با هم رفیق و برادر بودند. رئیس اول اسلام هم اینطور بود که با مردم معاشرت می‌کرد مثل معاشرت یک نفر آدم با یک نفر دیگر، مثل دو نفر برادر که اینجا نشسته بودند. پیغمبر اکرم که رئیس اسلام بود در مسجد می‌نشستند و رفقایشان هم اصحابشان هم دورشان می‌نشستند با هم، جوری بود جلسه که وقتی یک کسی می‌آمد از خارج، نمی‌شناخت که اینها کدام یکی پیغمبرند کدام یکی غیر پیغمبر، می‌پرسید که کدام یکی تان هستید، وضع اینطوری بود، اینطور با جامعه رفتار، اینطور با مردم رفتار می‌کردند. اینطور نبود که وقتی که وارد می‌شود هزار تا پرده جلو باشد و بعد هم باید دید کجا بنشینند و سان بدهند و چه، این حرف‌ها نبود در کار. از آن طرف اینطور، از آن طرف قدرت اینطور بود که ایران را، آن امپراطوری بزرگ ایران را شکست دادند، آن امپراطوری بزرگ روم را هم شکست دادند، در عین حالی که وضع یک وضع ساده‌ای بود، بین خودشان به دستور قرآن رحمت بود

ملت، ملت را عائله خودشان حساب بکنند، همانطوری که با فرزند خودشان رفتار، با برادر خودشان رفتار می کنند، با مردم هم اینجور باشند. در مقابل وقتی که اجنبی، غیر مسلمین که حمله ای به شما کردند، اجنبی خواست حمله بکند، آنجا شدید محکم، اینطور نباشد که بین خودتان وقتی ضعفا را گیر بیاورید اذیت بکنید و وقتی که یک صدا از یک جا بلند شود فرار کنید. خوب، ما دیدیم وقتی که متفقین آمدند آن مضمونی که آنوقت می گفتند، که می گفتند آن یکی که دو نشد اعلامیه چیز است، لشکر زمان آنها بود که اعلامیه چیز کردند، اعلامیه شماره یک، دوم نداشت و سه ساعت از قراری که گفتند مقاومت کردند و فرار کردند. من فراری هایشان را که در خود تهران آنجا صدا در آمده بود در تهران سربازها داشتند فرار می کردند. تمام صاحب منصب ها از تهران فرار کردند، طرف اصفهان رفتند، برای چه؟ برای اینکه اینها نه پایگاه ملی داشتند بین مردم؟ پایگاه نداشتند. از آن طرف هم قدرت نظامی نداشتند، قدرت نظامی نداشتند. به رضاخان گفته بودند که (گفته بود چرا به این زودی آخر چرا؟) گفته بودند که این هم ما تعارف داریم می کنیم و الا همان، همان حمله اول بود. سه ساعت طول نکشید همان حمله اول. آنها از آن طرف آمدند ما از این طرف فرار کردیم برای اینکه قدرت نظامی نبود ترس بود.

قدرت نظامی در مقابل غیر می ایستد تا آنوقت که کشته بشود «شهادت». نظامی اسلام شهادت را برای خودش زندگی می داند کسی که شهادت را زندگی دانست برای خودش، زندگی ابدی دانست برای خودش، این در مقابل غیر می ایستد و آخر نفس را می کشد و شهادت طلب می کند اما آن کسی که نظرش به همین زرق و برق و مادیات است و اصلاً ایمانی در قلبش نیست، آن البته از آنجا صدا بلند می شود، در تهران فرار می کند، در سرحد بود، باز نیامده بودند همان سرحد که صدا بلند شد ما شاهد قضیه بودیم در تهران فرار کردند و از اینجا رفتند. شما باید همان دستور قرآن را عمل کنید که بین خودتان، بین خودتان با سایر ملت روابط دوستی داشته باشید که وقتی شما می آئید توی مردم، مردم شما را بپذیرند، شما را دوست داشته باشند برای اینکه شما حامی آنها هستید، آدم حامی خودش را دوست دارد. اما در مقابل غیر، محکم بایستید و شهادت را برای خودتان فوز بدانید. این سرباز اسلام است و حالا شما سرباز اسلام هستید، و من امیدوارم که اسماء شما ثبت بشود در دفتر امام زمان (سلام الله علیه) خداوند همه شما را حفظ کند، موفق باشید و من امیدوارم که این حرف هایی که در تبریز یا آذربایجان یک اشخاص مفسدی حرف های نامربوط اینجا می زنند، امیدوارم نباشد این مسائل. من خدمتگزار همه هستم، خدمتگزار شماها هستم، خدمتگزار روحانیت هستم.

این مسائل نیست. این مسائل را مفسده جوها و اشخاصی که می خواهند فساد بکنند، اینها طرح می کنند و الا دو تا مسلمان، دو تا انسان که نمی توانند با هم مخالف باشند. ما نسبت به همه شما و نسبت به همه قشر ملت، خدمتگزار هستیم و من امیدوارم به این خدمت بتوانیم تا به آخر برویم و همه ما خدمتگزار اسلام باشیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته